

شهید عباس فخرائی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۸/۰۹
محل تولد	بوشهر - دیر
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۸/۱۱
محل شهادت	هورالعظیم
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	دیر

زندگینامه

شهید عباس فخرایی، در سال ۱۳۴۶، در حالی که دو سال از مهاجرت پدرش از زوستانی فرکو به بندر دیر گذشته بود، در خانواده‌ای مذهبی و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) دیده به جهان گشود. خانواده‌اش به علت علاقه به علمدار دشت کربلا، نام او را «عباس» گذاشتند و گویا می‌دانستند روزی خواهد آمد که همچون عباس (ع) علمدار رهبر و مولایش خواهد شد.

از همان اوایل کودکی به فراگرفتن احکام اسلامی پرداخت. هفت ساله بود که وارد مدرسه شد. در مدرسه جز $\square$ شاگردان درسخوان و با انضباط بود. کلاس پنجم ابتدایی بود که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد و شهید در همه‌ی حال با نأسی جستن از ابوالفضل العباس (ع) آماده رویارویی با دشمنان اسلام بود؛ اما به علت اینکه سنش کم بود، اجازه رفتن به جبهه را پیدا نمی‌کرد، تا اینکه دوره‌ی راهنمایی را به اتمام رسانید. و در کلاس اول دبیرستان ثبت نام کرد؛ اما عشق و علاقه او به حضور در سنگر و دفاع از کیان میهن اسلامی، باعث شده بود که هر طور شده است به صف رزمندگان اسلام پیوندد و پدر شهید نیز با اعتقاد به اینکه فرزند عزیزش می‌تواند جز $\square$ لشکریان اسلام باشد و مایه افتخار او و خانواده‌اش، با رفتن وی به جبهه موافقت می‌کند. شهید جهت گذراندن دوره آموزشی به همراه دیگر برادران بسیجی، راهی شیراز می‌شود و در طی دوره آموزش، یک بار جهت دیدار پدر و مادر و بستگان به دیر می‌آید و مجدداً به شیراز می‌رود و پس از اتمام دوره آموزشی، راهی جبهه می‌شود. مدت آموزش و اعزام او به جبهه نزدیک به چهار ماه طول می‌کشد تا اینکه پس از شرکت در عملیات عاشورای ۴ در تاریخ ۱۱/۸/۱۳۶۴ در بمباران هوایی در منطقه هورالعظیم، مورد اصابت راکت قرار می‌گیرد و به فیض عظمای شهادت نائل می‌شود.

خاطرات

نامه شهید عباس فخرایی به پدر و برادرش

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان انقلاب اسلامی ایران و شهدای صدر اسلام تا کنون

اول از روی ادب گل خوشبوی سلام

دوم از روی محبت با تو دارم چند کلام

با دورد بر امام و امت شهید پرور ایران و با [آرزوی] سلامتی برای خانواده خودم و تمام همزمان □

خدمت پدر عزیز و مهربانم جناب آقای حاج محمد عالی فخرایی

سلام علیکم

پس از عرض سلام، سلامتی شما خانواده عزیزم را از درگاه باریتعالی ایزد منان خالق سبحان خواهان و خواستارم و سلامتی شما پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و تمام قوم و خویشاوندان را از درگاه باریتعالی و ایزد منان و خالق سبحان مسئلت دارم و امیدوارم که حالتان خوب باشد و همانند گل های بهاری شاد و خندان باشید و هیچگونه نگرانی و ناراحتی نداشته باشید و اگر جویای حال پسر حقیرت عباس باشی، الحمدالله سلامتی که یکی از نعمت های بزرگ الهی است، برقرار می باشد و حالم خیلی خوب است و هیچگونه نگرانی و ناراحتی ندارم و ملالی در کار نیست بجز دوری از روی مبارک شما که آن هم خدا کند دیدارها تازه و روشن گردد. آمین یا کریم

« خدمت برادر عزیز و بهتر از جانم جناب آقای عبدالرسول کوچولو »

سلام علیکم

امیدوارم که حالت خوب باشد و توانسته باشی در این ماه [محرم] در مراسم روضه خوانی و روز تاسوعا و عاشورا شرکت کرده باشی. باری برادر جان نامه پر مهر و محبت شما در بهترین ساعات زندگی ام به دستم رسید و خیلی خوشحال شدم و دو دستی آن را بوسیدم و از خوشحالی نهار نخوردم.

برادر جان نوشته بودی مرخصی بیا، حالا که مرخصی نمی دهند چون که آماده باش صد در صد اعلام کرده اند و هر روز ممکن است ما را برای حمله به خط ببرند و شما ماجرای من نگیرید چون که حالم خیلی خوب است. اگر چند روز مرخصی دادند قول درست می دهم مرخصی می آیم.

برادر جان هر وقت نامه ای می فرستید، تاریخ آن را بنویسید. و برادرم احمد جان امیدوارم که به مدرسه بروی و در کلاس هایت حاضر شوی و این « یا حسین » را بر پیراهن عبدالرسول بنویسید.

قربان شما □ کوچک شما

عباس فخرایی

۱/۷/۱۳۶۴



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر